

ساعتی با غریبی‌های محمد جواد
فرزند شهید احمدعلی رضاداد

پس از شهادت هم دختر امام (ره) آمد هم فرمانده سپاه

مهدی عسکری



از راه که می‌رسیم، تازه ۲۰ روز
از رفتن مادر گذشته و «محمد
جواد» هنوز هم غم خاموشی
شمع وجود مادر را به دوش
می‌کشد. پیراهن سیاهی که
به تن دارد، پرده نوشته‌های
تسلیت که روی دیوار کوچه
مانده و سری که در تمام
طول گفتگو پایین است و
بغضی که هر از گاه به اشک
می‌نشیند، از غم غربت او
کم ندارد که در تمام طول
گفتگویش با ما، بارها و بارها
به آن اشاره می‌کند؛ غمی
که با شکوه از برخی
بی‌توجهی‌ها آمیخته شده
و طعمش تلخ تر از چای
تلخی است که میهمانان
می‌کند، شاید حتی تلخ تر از
غم هجران مادر، حتی سنگین تر
از ۳۳ سال نبودن پدر...

صدای نامیزان کولر آبی و قل قل سماور، تنها صدای
پس زمینه‌ای است که در تمام طول گفتگوی ما به
گوش می‌رسد. بر روی دیوار تابلو فرش زیبایی
از عکس امام (ره) در فاصله کمی از عکس پدر
شهیدش نصب شده است، در حالی که پدر رخت
جهاد به تن دارد و سرباز اسلام شده است.
از فرزند شهید «احمد علی رضاداد» می‌خواهم

